

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
۷	کلیات: چیستی فلسفه تطبیقی
۷	۱. ضرورت مقایسه
۱۹	۲. اهداف فلسفه تطبیقی
۱۹	۲-۱. فهرست شباهت‌ها و تفاوت‌ها
۲۰	۲-۲. مصادره اندیشه‌های دیگران به نفع اندیشه خودی
۲۰	۲-۳. ایجاد یا کشف ارتباط بین سنت‌های مختلف فکری
۲۱	۲-۴. مطالعات تطبیقی با هدف کشف یا اختراع
۲۱	۲-۵. فلسفه تطبیقی با هدف ترمیم و جبران کاستی‌های سنت خودی
۲۳	۲-۶. تعمیق و تکمیل اندیشه‌های خودی از رهگذر تطبیق و آشنایی با سنت‌های دیگر
۲۳	۲-۷. فلسفه تطبیقی همچون ابزاری برای نیل به فلسفه جهانی
۲۴	۲-۸. فلسفه تطبیقی همچون ابزاری برای رسیدن به کل ترکیبی
۲۴	۲-۹. فلسفه تطبیقی همچون مرحله‌ای از بسط فلسفه جهانی
۲۵	۲-۱۰. مطالعات تطبیقی به منظور تحقق آرمان جهان‌وطنی
۲۶	۲-۱۱. مطالعات تطبیقی با هدف تسهیل زیست متقابل دو سنت و ادغام خلاقانه آن‌ها
۲۶	۲-۱۲. مطالعات تطبیقی با هدف استحکام پیوند مودّت و دوستی
۲۶	۲-۱۳. مطالعات تطبیقی به منظور کشف امور جذاب و جدید
۲۷	۲-۱۴. ایجاد فضای سوم برای برون‌رفت از بحران‌های انسان معاصر
۲۷	۲-۱۵. فلسفه تطبیقی پایانی بر جنگ‌های ایدئولوژیک و هموار شدن راه صلح جهانی
۲۸	۲-۱۶. توصیف عوامل پیدایی، زوال و دگرگونی عقل به جای تبیین اندیشه‌ها بر حسب عقل
۲۸	۲-۱۷. مطالعات تطبیقی با هدف تبیین طبیعت، معنا و اهداف زندگی انسان
۲۸	۲-۱۸. مطالعات تطبیقی با اهداف استعماری

۲۹	۲-۱۹ فلسفه تطبیقی همچون تصمیمی سیاسی
۳۰	۲-۲۰ مطالعات تطبیقی با نگاه سلسله‌مراتبی به سنت‌های فلسفی غیر غربی
۳۱	۲-۲۱ طرد فلسفه اروپامحور و رویکرد نژادپرستانه به فلسفه‌های غیر غربی
۳۲	۲-۲۲ گذر از مرزهای خودی
۳۲	۲-۲۳ مطالعات تطبیقی با هدف کشف ارتباط بین فلسفه و عرفان
۳۳	۲-۲۴ مطالعات تطبیقی با هدف إبراز وجود فرهنگی و ملی
۳۳	۲-۲۵ مطالعه تطبیقی با هدف نظم بخشیدن به سنت فکری دیگری
۳۴	۲-۲۶ مطالعات تطبیقی با هدف اثبات برتری سنت خودی
۳۴	۲-۲۷ مطالعات تطبیقی با هدف روزنه‌گشایی و تعمیق و بسط تفکر فلسفی
۳۵	۲-۲۸ مطالعات تطبیقی با هدف دلالت‌پژوهی
۳۶	۲-۲۹ مطالعات تطبیقی با هدف ابداع فلسفه جدید از راه بازتعریف موضوعات غیرمرتبط
۳۷	۲-۳۰ جهش‌های شهودی و تداعی معانی با هدف بسط گستره مطالعات تطبیقی
۴۱	۳. بایسته‌های مطالعات تطبیقی
۴۱	۳-۱ درهم تنیدگی اندیشه‌های فلسفی با باورهای دینی
۴۱	۳-۲ ضرورت تبیین جهت مقایسه
۴۳	۳-۳ مقایسه دو وجهی
۴۴	۳-۴ ضرورت وجود مبنای مشترک
۴۴	۳-۵ نگاه برابر به سنت‌های فلسفی مختلف
۴۵	۴. نسبت فلسفه تطبیقی با فلسفه میان فرهنگی
۴۶	۴-۱ فلسفه میان فرهنگی در بستر تاریخ
۴۸	۵. نقاط اشتراک فلسفه تطبیقی و فلسفه میان فرهنگی
۴۸	۵-۱ مخالفت با اروپامحوری
۴۸	۵-۲ کاریست روش تشابه در تناسب
۴۹	۵-۳ تأکید بر وضعیت مشترک انسانی
۴۹	۵-۴ توجه به پیوست فرهنگی
۵۰	۵-۵ پذیرش نوعی نسبی‌گرایی
۵۰	۵-۶ ضرورت بازتعریف فلسفه و بازنویسی تاریخ فلسفه
۵۱	۵-۷ دغدغه‌های فرافلسفی
۵۱	۵-۸ عدم سوگیری و جانب‌داری
۵۲	۵-۹ مشکلات مشابه
۵۲	۵-۱۰ اصول اخلاقی

۵۳	۵-۱۱ دغدغه حل مسائل حل نشده
۵۴	۶. نسبت فلسفه تطبیقی با تقریرهای مختلف از فلسفه جهانی
۵۵	۶-۱ ارتقای جایگاه یکی از سنت‌های فلسفی - غربی یا شرقی - به سطح فلسفه جهانی
۵۵	۶-۲ تأسیس فلسفه جهانی از رهگذر تلفیق فلسفه‌های مختلف (فلسفه تلفیقی یا کل ترکیبی)
۵۶	۶-۳ فلسفه جهانی بدون قید شرقی یا غربی
۵۶	۶-۴ فلسفه جهانی متناظر با نظریه جهانی سازی
۵۸	۷. راهکارهای عملی برای رفع کاستی‌های فلسفه جهانی
۵۸	۷-۱ تدوین کتاب مرجع
۵۹	۷-۲ ضرورت تغییر برنامه‌های آموزشی رشته فلسفه
۵۹	۷-۳ تنوع بخشی به فلسفه دانشگاهی
۵۹	۸. گونه‌شناسی فلسفه تطبیقی از دیدگاه رالف وبر و آریندام چاکرابارتی
۶۰	۸-۱ مرحله نخست: جهان گرایی
۶۰	۸-۲ مرحله دوم: محلی گرایی
۶۱	۸-۳ مرحله سوم: در میانه جهان گرایی و محلی گرایی
۶۲	۸-۴ مرحله چهارم: فلسفه پساتطبیقی
۶۳	۹. نسبت فلسفه پساتطبیقی با فلسفه میان فرهنگی و فلسفه جهانی
۶۵	۱۰. گونه‌شناسی فلسفه تطبیقی از دیدگاه رابرت نویل

بخش اول: رویکرد تاریخی

۶۹	فصل اول: رویکرد تطبیقی پل ماسون - اورسل
۶۹	۱. شرح حال
۷۰	۲. آثار
۷۲	۳. طرح مسئله
۷۳	۴. چستی فلسفه تطبیقی
۷۵	۵. سرآغاز فلسفه تطبیقی
۷۵	۶. ضرورت، اهداف و رسالت فلسفه تطبیقی
۷۷	۷. قلمرو فلسفه تطبیقی
۷۷	۸. منابع الهام عام
۷۸	۸-۱ زبان شناسی تطبیقی
۷۹	۸-۲ اسطوره شناسی تطبیقی
۷۹	۸-۳ دین شناسی تطبیقی

۸۰	۸۴ کالبدشکافی تطبیقی
۸۱	۹. منابع الهام خاص
۸۱	۹-۱ رویکرد تاریخی هگل به فلسفه
۸۴	۹-۲ پدیدارشناسی
۸۵	۹-۳ برآیندها و سبب
۸۶	۹-۴ ژوزف ماری ژراندو و فردریش اشگل
۸۷	۹-۵ موج نخست پوزیتیویسم
۸۹	۱۰. فلسفه تطبیقی به مثابه روش
۹۱	۱۱. اصول پوزیتیویستی مورد تأکید ماسون - اورسل
۹۲	۱۱-۱ ضرورت توجه به تاریخ و جغرافیا در مطالعات تطبیقی
۹۸	۱۱-۲ تقدم مشاهده بر فرضیه
۱۰۰	۱۱-۳ نگاه اومانستی به تمدن‌ها
۱۰۳	۱۲. برداشت پوزیتیویستی از تشابه
۱۰۵	۱۲-۱ عدم توجه به شباهت‌های اتفاقی
۱۰۶	۱۲-۲ مقایسه فرایند به جای مقایسه برآیند
۱۰۶	۱۲-۳ مقایسه مطلوب
۱۰۷	۱۲-۴ مقایسه جانبدارانه
۱۰۸	۱۳. گاه‌شمار تطبیقی تاریخ فلسفه
۱۱۱	۱۳-۱ فرونگاستن روش تطبیقی به روش تاریخی یا تاریخ فلسفه
۱۱۲	۱۳-۲ منطق تطبیقی
۱۱۵	۱۳-۳ متافیزیک تطبیقی
۱۱۷	۱۳-۴ روان‌شناسی تطبیقی
۱۲۰	۱۴. نقد و بررسی روش تطبیقی ماسون - اورسل
۱۲۲	۱۴-۱ ارزیابی ماسون - اورسل از منظر ادوارد سعید
۱۲۴	۱۴-۲ دوگانۀ زمینه و واقعیت
۱۲۵	۱۴-۳ نقد هیدن وایت بر دوگانۀ زمینه و واقعیت
۱۲۵	۱۴-۴ نقد اسکینر بر دوگانۀ زمینه و واقعیت
۱۲۹	۱۵. ماسون - اورسل غیردانشگاهی با گرایش باطنی
۱۳۳	۱۵-۱ ارزیابی ادعای برنارد
۱۳۴	۱۶. نتیجه‌گیری
۱۳۶	فصل دوم: رویکرد تطبیقی کاپلستون
۱۳۶	۱. شرح حال و آثار

۱۳۸	۲. کاپلستون متقدم
۱۴۰	۳. کاپلستون متأخر
۱۴۱	۴. چیستی فلسفه تطبیقی
۱۴۳	۵. اهمیت، ضرورت و اهداف فلسفه تطبیقی
۱۴۵	۶. ارزشمندی و فایده مطالعات تطبیقی
۱۴۸	۷. رابطه فلسفه غرب با فلسفه شرق: تعامل یا تقابل
۱۵۰	۸. اجتناب‌ناپذیری پیش‌فرض در مطالعات تطبیقی
۱۵۱	۹. ضرورت توجه به زمینه‌ها یا عوامل غیر فلسفی
۱۵۳	۱۰. تبیین مسائل تکراری و مشابه
۱۵۶	۱۰-۱. تبیین شباهت‌ها بر اساس زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی مشابه
۱۵۶	۱۰-۲. تبیین شباهت‌ها بر اساس وضعیت انسانی مشابه
۱۵۷	۱۰-۳. تبیین اندیشه‌های مشابه با توجه به تفاوت نظرگاه‌ها و زمینه‌ها
۱۵۸	۱۱. ضرورت آشنایی با خطوط کلی تفکر فرهنگ‌های دیگر
۱۵۹	۱۲. پرهیز از تعمیم‌های گسترده و همه‌جانبه
۱۶۱	۱۳. پرهیز از تحمیل دیدگاه خود بر سنت‌های فلسفی دیگر
۱۶۱	۱۴. نسبیّت تاریخی و فلسفه تطبیقی
۱۶۷	۱۵. الگوهای مشابه و تکراری در تاریخ فلسفه
۱۶۸	۱۶. ارائه یک کل ترکیبی
۱۷۰	۱۷. نسبت متافیزیک با اخلاق
۱۷۱	۱۸. مخالفت با جایگزینی یک فلسفه به جای فلسفه دیگر
۱۷۲	۱۹. فلسفه به مثابه شیوه زندگی
۱۷۳	۲۰. فلسفه در روسیه
۱۷۵	۲۱. ارزیابی انتقادی: رسوبات رویکرد دوره نخست در دوره دوم
۱۷۷	۲۱-۱. فقدان فلسفه در ژاپن قبل از مواجهه با فلسفه غرب
۱۷۷	۲۱-۲. جدایی دین از فلسفه در متون کهن هندی
۱۷۸	۲۱-۳. ترجیح اطلاق عنوان معلم معنوی بر فیلسوف در ذن بودیسم
۱۷۸	۲۱-۴. ارائه تحلیل‌های مبتنی بر ملاحظات رهایی‌بخش به جای تحلیل‌های ناظر به واقعیت
۱۷۸	۲۱-۵. انضمامی بودن تفکر چینی و مخرب بودن آن برای فلسفه
۱۷۹	۲۲-۶. درهم‌تنیدگی تفکر و منطق یونانی با دستور زبان یونانی
۱۸۰	۲۲. تاریخ داشتن یک سنت به مثابه فلسفی بودن آن
۱۸۱	۲۳. عدم دخالت عوامل غیر فلسفی به مثابه فلسفی بودن یک سنت فکری
۱۸۱	۲۴. نتیجه‌گیری

بخش دوم: تاریخ تطبیقی فلسفه

۱۸۴	فصل اول: رویکرد تطبیقی ژراندو و اشلگل
۱۸۴	۱. نگرش پیشاکانتی به تاریخ فلسفه
۱۸۵	۲. نگرش کانت به تاریخ فلسفه
۱۸۶	۲-۱ جدال بر سر پیشرفت متافیزیک
۱۸۸	۳. نگرش پساکانتی به تاریخ فلسفه
۱۸۸	۳-۱ مقایسه مبتنی بر گونه‌شناسی
۱۹۶	۴. تاریخ تطبیقی فلسفه با رویکرد میان فرهنگی
۱۹۸	۴-۱ هندشناسی راهی برای فقرزدایی روحی اروپا
۱۹۸	۴-۲ خاستگاه فلسفه
۱۹۹	۴-۳ تأثیرپذیری افلاطون از فلسفه‌های غیر غربی
۲۰۰	۴-۴ تردید در انتساب زند اوستا به زرتشت
۲۰۰	۵. نسبت تاریخ تطبیقی فلسفه با تاریخ فلسفه
۲۰۲	۵-۱ مساوقت فلسفه با تاریخ فلسفه
۲۰۴	۵-۲ تاریخ به مثابه مقدمه فلسفه
۲۰۵	۵-۳ مخالفت فیثته با تاریخ
۲۰۵	۶. نسبت تاریخ تطبیقی فلسفه با تاریخ تطبیقی فلسفه جهان
۲۰۷	۷. نسبت تاریخ تطبیقی فلسفه با فلسفه تطبیقی
۲۰۹	۸. ریخت‌شناسی تطبیقی فرهنگ‌ها
۲۱۰	۸-۱ مؤلفه‌های اصلی ریخت‌شناسی
۲۱۳	۹. ریخت‌شناسی تطبیقی تاریخ فلسفه
۲۱۵	۹-۱ مخالفت با دوره‌بندی تاریخ فلسفه
۲۱۵	۹-۲ نگرش تقدیرگرایانه به تاریخ و فلسفه
۲۱۶	۹-۳ تنزل از دیدگاه پرنده به دیدگاه قورباغه
۲۱۹	۱۰. تأثیرپذیری ویتگنشتاین از اسوالد اشپنگلر
۲۲۰	۱۱. نتیجه‌گیری

فصل دوم: رویکرد تطبیقی ژیلسون

۲۲۲	۱. دغدغه اصلی ژیلسون
۲۲۲	۲. تعریف ژیلسون از فلسفه
۲۲۴	۳. هدف فلسفه تطبیقی: رفع تعارض و آشتی دادن فلسفه‌ها
۲۲۶	۴. قلمرو و دامنه تطبیق
۲۲۷	۵. تبیین دیدگاه‌های فلسفی مشابه

۲۲۹	۵-۱ تبیین بر اساس تاریخ ظاهری (ردیابی تأثیرها و نفوذها)
۲۳۰	۵-۲ تبیین بر اساس ماتریالیسم تاریخی
۲۳۱	۵-۳ تبیین بر اساس روح زمان
۲۳۲	۵-۴ تبیین بر اساس خاستگاه و منبع واحد
۲۳۳	۵-۵ تبیین بر اساس تاریخ درونی
۲۳۵	۶. تاریخ تطبیقی فلسفه
۲۳۶	۶-۱ روش طبقه‌بندی خانواده‌های فلسفی
۲۴۶	۷. ارزیابی طبقه‌بندی اتین ژیلسون از خانواده‌های فلسفی
۲۵۱	۸. بررسی موردی: مقایسهٔ توماس آکوئینی با ابن میمون
۲۵۲	۹. نتیجه‌گیری
۲۵۵	فصل سوم: رویکرد تطبیقی ولفسن
۲۵۵	۱. شرح حال و آثار
۲۵۷	۲. منابع الهام ولفسن در طرح روش فرضی استنتاجی
۲۵۷	۲-۱ روش فرضی استنتاجی ویلیام هیول
۲۵۸	۲-۲ روش لینائوس و داروین
۲۵۸	۲-۳ روش جان دیوئی
۲۵۹	۲-۴ روش تلمودی
۲۶۱	۳. پیش‌فرض‌های روش فرضی استنتاجی
۲۶۵	۴. فرایند و مراحل مختلف روش فرضی استنتاجی ولفسن
۲۶۷	۵. روش فرضی استنتاجی به مثابه روش تفسیر متون الهیاتی و فلسفی
۲۶۸	۶. اهداف و کارکردهای روش فرضی استنتاجی در بازخوانی متون فلسفی و الهیاتی
۲۶۸	۶-۱ دستیابی به منشأ باورها و اندیشه‌ها
۲۷۳	۶-۲ دستیابی به ساختار فکری و آشکار ساختن فرایندهای ناپیدای استدلال
۲۷۷	۶-۳ دستگاه‌مند و منسجم نشان دادن اندیشه‌های یک متفکر
۲۷۹	۶-۴ گونه‌شناسی
۲۸۲	۷. ارزیابی انتقادی روش ولفسن
۲۸۲	۷-۱ گزافی انتخاب کردن متن و بی‌اعتنایی به زمینه
۲۸۳	۷-۲ استفاده از اصطلاحات بدون توجه به تطور تاریخی آن‌ها
۲۸۳	۷-۳ تحمیل چهارچوب فکری بر متفکر مورد بحث
۲۸۴	۷-۴ اسطورهٔ انسجام
۲۸۷	۷-۵ تبیین تاریخی اندیشه‌های مشابه
۲۸۷	۷-۶ بازنویسی تاریخ فلسفه با محوریت تفکر یهودی
۲۹۲	۸. نتیجه‌گیری

بخش سوم: رویکرد فراتاریخی به فلسفه تطبیقی

۲۹۵	فصل اول: رویکرد تطبیقی هانری کربن
۲۹۵	۱. هانری کربن فیلسوف تطبیقی
۲۹۶	۲. چیستی فلسفه تطبیقی
۲۹۹	۳. هدف و رسالت فلسفه تطبیقی
۳۰۱	۴. سرآغاز فلسفه تطبیقی
۳۰۲	۵. مرز فلسفه تطبیقی با التقاط
۳۰۴	۶. مرز فلسفه تطبیقی با حکمت جاودان
۳۰۴	۷. فقدان روش به عنوان علت رشد نیافتگی فلسفه تطبیقی
۳۰۵	۸. ضرورت وجود مبنای مشترک در تطبیق
۳۰۷	۹. نفی دو گانه شرق و غرب
۳۰۸	۱۰. نقد زبان شناسی و شرق شناسی
۳۱۱	۱۱. نقد رویکرد تاریخی ماسون - اورسل
۳۱۱	۱۱-۱ دفاع از مطالعات تاریخی
۳۱۲	۱۱-۲ مخالفت با فرو کاستن فلسفه تطبیقی به تاریخ فلسفه و فلسفه تاریخ
۳۱۳	۱۱-۳ مخالفت با ماتریالیسم تاریخی
۳۱۴	۱۱-۴ نقد ملاحظات انتقادی کربن بر ماسون - اورسل
۳۱۶	۱۲. پدیدار شناسی روح یا هرمنوتیک معنوی
۳۱۷	۱۲-۱ رسالت پدیدار شناس
۳۲۱	۱۲-۲ تاریخ و زمان وجودی
۳۲۲	۱۲-۳ فراتاریخ
۳۲۴	۱۳. نتیجه گیری

فصل دوم: رویکرد تطبیقی ایزوتسو

۳۲۶	۱. جایگاه ایزوتسو در مطالعات تطبیقی
۳۲۹	۱-۱ رابطه فلسفه با عرفان به مثابه موضوع محوری
۳۳۰	۲. ضرورت و هدف فلسفه تطبیقی
۳۳۱	۳. فلسفه تطبیقی همچون ابزاری برای تأسیس فلسفه جهانی
۳۳۳	۴. مشکلات اصلی فلسفه تطبیقی
۳۳۴	۴-۱ فراگفتگو یا همدلی وجودی به مثابه راه حل مشکل زبان
۳۳۵	۴-۲ یافتن زبان مشترک

۳۳۵	۴-۳ فرافلسفه تنها راه رهایی از مشکل تکثر فلسفه‌های شرقی
۳۳۶	۵. روش معناشناسی با الهام از زبان‌شناسی
۳۳۸	۵-۱ روش معناشناسی با الهام از ذن بودیسم
۳۳۹	۵-۲ ساختارسازی اندیشه شرقی
۳۴۱	۶. روش فراتاریخی
۳۴۳	۶-۱ کاربری روش فراتاریخی در مقایسه اصالت وجود در شرق و غرب
۳۴۴	۶-۲ مقایسه مفهوم خلق عدم در عرفان اسلامی با ذن بودیسم
۳۴۵	۶-۳ کاربری روش فراتاریخی در کتاب صوفیسم و تائویسم
۳۴۵	۷. روش پدیدارشناسی
۳۴۷	۸. رابطه روش معناشناسی با روش فراتاریخی
۳۴۷	۹. مقایسه رویکرد تطبیقی ایزوتسو با ماسون - اورسل
۳۴۸	۱۰. نتیجه‌گیری
۳۵۱	خاتمه: نقد و ارزیابی
۳۵۱	۱. مروری بر مؤلفه‌های اصلی
۳۵۲	۱-۱ درهم‌تنیدگی و ارتباط دوسویه گستره فلسفه تطبیقی با تعریف فلسفه
۳۵۳	۱-۲ نگاه ابزاری به فلسفه تطبیقی
۳۵۵	۱-۳ انگیزه‌های مختلف فیلسوفان تطبیقی
۳۵۵	۱-۴ اهتمام به تاریخ و نقد تاریخی
۳۵۷	۱-۵ درهم‌تنیدگی تاریخ اندیشه با تاریخ باور
۳۵۸	۱-۶ پیش‌نیازهای فلسفه تطبیقی
۳۵۸	۱-۷ پیش‌فرض‌ها
۳۵۹	۱-۸ تبیین‌های مختلف از اندیشه‌های مشابه
۳۶۲	۱-۹ توجه به زمینه‌ها
۳۶۲	۱-۱۰ الگوهای ثابت در تاریخ فلسفه
۳۶۳	۱-۱۱ نقد شرق‌شناسی
۳۶۴	۱-۱۲ جمع‌عینیت با نسبییت تاریخی
۳۶۴	۲. جایگاه روش در مطالعات تطبیقی
۳۶۵	۲-۱ وحدت یا کثرت روش
۳۶۶	۲-۲ تأکید بر ضرورت روش و وحدت آن

صفحه	عنوان
۳۶۶	۲-۳ اذعان به کثرت روش طولی و تکاملی
۳۷۱	۲-۴ آنارشیسم روشی یا روش شناسی حداقلی
۳۷۴	۲-۵ اذعان به کثرت روش و پیشنهاد روش برتر
۳۷۶	۳. معیار ارزیابی روش های تطبیقی
۳۷۷	فهرست منابع
۳۸۵	نمایهٔ اعلام
۳۹۰	نمایهٔ اصطلاحات

تقدیم به:

همسر و فرزندانم، زهرا، فائزه و محمدمتین،

به پاس همراهی و عشق بی دریغشان

پیشگفتار

هر چند موضوع این نوشتار رویکرد تاریخی به مطالعات تطبیقی است کلیاتی درباره چستی و اهداف فلسفه تطبیقی و به اختصار وجه تمایز آن از گرایش‌های تطبیقی مشابه نظیر فلسفه میان فرهنگی، فلسفه جهانی، حکمت جاودان، فلسفه پساتطبیقی و فلسفه تلفیقی بیان خواهد شد. بر این اساس ساختار کتاب افزون بر کلیات، در سه بخش زیر تنظیم شده است: در بخش نخست با عنوان رویکرد تاریخی به فلسفه تطبیقی رویکرد پل ماسون-اورسل و فردریک کاپلستون مطرح می‌شود؛ بخش دوم با عنوان تاریخ تطبیقی فلسفه یا مقایسه مبتنی بر گونه‌شناسی بر رویکردهای تطبیقی ژوزف ژراندو، فردریش اشلگل، اتین ژیلسون و هری اوسترین ولفسن تمرکز دارد؛ در بخش سوم با عنوان رویکرد فراتاریخی یا پدیدارشناسانه به فلسفه تطبیقی، رویکرد تطبیقی هانری کربن و توشیهیکو ایزوتسو در واکنش به رویکرد تاریخی بررسی خواهد شد.

چنان که گذشت، فصل اول بخش نخست به رویکرد تاریخی پل ماسون-اورسل اختصاص دارد. او با اثرپذیری از جریان غالب پوزیتیویستی در دهه‌های نخست قرن بیستم در صدد ارتقای سطح فلسفه به سطح پوزیتیویستی برآمد و فلسفه تطبیقی را نه همچون رشته و گرایشی مستقل که به منزله روش در نظر گرفت. از نظر ماسون-اورسل، فیلسوف تطبیقی باید به آنچه در زمان و مکان یا تاریخ و جغرافیا واقع شده است، توجه کند و نه به تخیلات و توهمات خودساخته (Masson-Oursel, 1926: 25). فیلسوف تطبیقی باید به تمام گونه‌های انسان فارغ از نژاد، رنگ و ملیت نگاه اومانیستی داشته باشد؛ نظر به اینکه در همه تمدن‌ها همه گونه‌ها و الگوهای فکری کم‌وبیش وجود دارد، تطبیق گر باید بدون داشتن هر گونه پیش فرض متافیزیکی و از موضع برابر با آن‌ها روبرو شود (Masson-Oursel, 1911: 542).

در فصل دوم از بخش نخست رویکرد تاریخی کاپلستون به فلسفه تطبیقی مورد بحث قرار می‌گیرد. او پس از سالیان متمادی مطالعه در سنت فلسفی غربی و نگارش یکی از جامع‌ترین و مشهورترین تاریخ فلسفه‌ها نسبت به فلسفه‌های فرهنگ‌های شرقی و نیز مطالعات تطبیقی علاقه‌مند شد و از اهمیت، ضرورت و ارزشمندی این دست مطالعات به تفصیل سخن

گفت. از میان آثار بسیار وی کتاب *فلسفه‌ها و فرهنگ‌ها*، کتاب *دین و واحد: فلسفه‌های شرق و غرب*، کتاب *درباره تاریخ فلسفه و کتاب فلسفه در روسیه: از هرزن تا لنین و بردایف* کتاب‌هایی هستند که با رویکرد تطبیقی نوشته شده‌اند. در مجموع کاپلستون به جای تأکید بر تقابل فلسفه‌های شرق و غرب بر تعامل آن‌ها با یکدیگر اصرار ورزید و معتقد بود مطالعات تطبیقی به وسعت دید و غنای تفکر خواهد انجامید. به باور او، هر متفکر تطبیقی از جمله خود ایشان ناگزیر از داشتن پیش‌فرض در تطبیق است (Copelston, 1980: 4-5). از نظر کاپلستون، گرچه آشنایی همه‌جانبه با فلسفه فرهنگ‌های دیگر برای یک متخصص ضرورت تام دارد، آشنایی اجمالی تطبیق‌گر با خطوط کلی گونه‌های مختلف تفکر شرقی، زمینه و زمانه شکل‌گیری چنین تفکری و نیز آشنایی با زبان‌های فرهنگ‌های دیگر کفایت می‌کند البته بی‌آنکه در دام دوگانگی‌های شتابزده و اشتباه کسانی گرفتار آید که نگاه سطحی به فرهنگ‌های دیگر دارند.

بخش دوم به تاریخ تطبیقی فلسفه اختصاص یافته و در سه فصل تنظیم شده است. شاید در نگاه نخست تاریخ تطبیقی فلسفه با فلسفه تطبیقی بیگانه و بی‌ارتباط به نظر برسد، اما بر اساس گونه‌شناسی رابرت نویل یکی از اقسام چهارگانه فلسفه تطبیقی مقایسه مبتنی بر طبقه‌بندی نظام‌های فلسفی است که پیشینه آن به ارسطو می‌رسد. در فصل نخست این بخش، درباره رویکرد تطبیقی ژراندو و اشگل بحث می‌شود. در دهه نخست سده نوزدهم این قسم از فلسفه تطبیقی با تمرکز بر گونه‌شناسی نظام‌های فلسفی و تحلیل تطبیقی آن‌ها با عنوان تاریخ تطبیقی فلسفه مورد توجه آن دو قرار گرفت. گونه‌شناسی زمینه‌رهایی اندیشمند از محدودیت‌های یک نظام فلسفی را فراهم می‌سازد و او را در موقعیتی قرار می‌دهد که بتواند مشارکت‌های مختلف فیلسوفان دیگر را ارزیابی کند. تاریخ تطبیقی فلسفه بر این اصل استوار است که برای تعیین جایگاه و سهم یک فیلسوف در تاریخ فلسفه نباید بر اساس استدلال‌های معتبر و درست او داوری کرد، بلکه مشارکت وی در تاریخ فلسفه باید با مشارکت و نقش فیلسوفان دوره‌ها و سنت‌های فلسفی مختلف مقایسه شود؛ بنابراین هدف تاریخ تطبیقی فلسفه برشمردن نظام‌های فلسفی به ترتیب تاریخی نیست، بلکه مقصود نقد همه فلسفه‌های پیشین و بیان رابطه آن‌ها با یکدیگر است. بر این اساس چگونگی پیدایش یک نظام فلسفی از دل یک گونه دیگر و بسط و زوال آن در تحلیل تطبیقی مورد توجه قرار می‌گیرد (Park, 2013: 36-38). تاریخ تطبیقی فلسفه با فلسفه تطبیقی مورد نظر ماسون-اورسل شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد که به اختصار به آن‌ها اشاره خواهد شد. با توجه به اینکه اشگل آغازگر فلسفه تطبیقی به معنای میان فرهنگی بود و به

سنت‌های فلسفی شرقی به خصوص فلسفه هندی توجه ویژه داشت بیشتر بر اندیشه‌های او تمرکز خواهد شد. شایان یادآوری است گونه‌شناسی گاهی بر اساس محتوا و مفاد نظریاتی است که اندیشمندان مطرح کرده‌اند و گاه فارغ از محتوا تنها بر اساس ریخت و قالب فرهنگ‌های مختلف صورت می‌گیرد. اسوالد اشپنگلر در کتاب دو جلدی *انحطاط غرب* نوع دوم را مبنای مقایسه هشت فرهنگ و تمدن بزرگ جهان و نیز تاریخ تطبیقی فلسفه قرار داد. از این رو، در نهایت اختصار اشاره‌ای به رویکرد تطبیقی و ریخت‌شناسی تاریخ فلسفه از نگاه وی خواهیم داشت.

در فصل دوم بخش دوم، رویکرد تطبیقی اتین ژیلسون بحث خواهد شد. نگاه او به تطبیق، بیشتر نگاه ابزاری بود و همواره تلاش می‌کرد از رهگذر مطالعات تطبیقی تجربه‌های مشابه فلسفی را آشکار سازد و نیز آن‌ها را به یک تجربه فروکاهد یا از میان دیدگاه‌های متعدد و متنوع به چند خانواده مهم برسد و به این سان بین فلسفه‌های به ظاهر متعارض آشتی و سازش برقرار کند. ژیلسون این مهم را با روی گرداندن از تاریخ ظاهری و بیرونی و تأکید بر نقش بی‌بدیل تاریخ درونی و ارتباط ضروری میان مفاهیم به سرانجام رساند. او معتقد است که شباهت دیدگاه‌ها در طول تاریخ، دلالت بر تجربه‌ای یکسان از جوهره معرفت فلسفی دارد. ژیلسون دامنه فلسفه تطبیقی را به فلسفه غرب محدود کرد، اما بر اساس مبانی او می‌توان فراتر رفت و تجربه‌ها و خانواده‌های فلسفی را به سنت‌های فلسفی دیگر نیز تعمیم داد. ژیلسون هیچ‌گاه از روش تطبیقی خاصی نام نبرد، اما با الهام از روش طبقه‌بندی خانواده‌های حقوقی – که یکی از روش‌های برتر تطبیقی در آن حوزه به شمار می‌آید – روش ژیلسون را می‌توان روش طبقه‌بندی خانواده‌های فلسفی نامید. نگارنده به سبب اهتمام ویژه ژیلسون به گونه‌شناسی و بی‌اعتنایی او به تاریخ خطی و ظاهری، رویکرد تطبیقی وی را ذیل تاریخ تطبیقی فلسفه بررسی خواهد کرد.

فصل سوم از بخش دوم به رویکرد ولفسن، فیلسوف نام‌آشنای یهودی، اختصاص دارد. او با هدف نگارش مجموعه‌ای با عنوان کلی *ساختار نظام‌های فلسفی از افلاطون تا اسپینوزا* در صدد بازنویسی تاریخ فلسفه غرب با محوریت یهودیت برآمد. ولفسن برای انجام این مهم روش فرضی استنتاجی یا روش تلمودی مطالعه متون را به کار بست. او از این طریق به دنبال مسائل حل نشده، منابع، روابط و مسیرهای ناشناخته فلسفه بود. چالش درک و کشف منشأ و خاستگاه، ساختار و تنوع نظام‌های فلسفی برای او جذاب بود. با اینکه هیچ‌گونه ارتباطی بین مطالعه تلمودی و تحقیقات فلسفی وجود نداشت و ولفسن تمرکز کامل خود را بر دومی

نهاده بود، از قرابت روش شناختی بین آن دو بهترین بهره‌برداری را کرد. روش فرضی استنتاجی مبتنی بر این پیش فرض است که تناقض واقعی در اندیشه‌های متفکر واقعی وجود ندارد (Haberman, 2011: 128). منسجم و نظام‌مند نشان دادن اندیشه‌های یک متفکر و بیان ناگفته‌ها و نانوشته‌های اندیشه وی، مرتبط ساختن مطالب غیرمرتبط و رفع تناقضات ظاهری اندیشه‌های یک اندیشمند از جمله کارکردهای روش پیش گفته است. استفاده و فلسف از اصطلاحات بدون توجه به تطور تاریخی آن‌ها، تحمیل چهارچوب فکری خود بر متفکر مورد بحث، گزافی و دلبخواهی انتخاب کردن متن و یهودی‌سازی تاریخ تفکر و جانب‌داری او از تفکر یهودی از مهم‌ترین نقدهایی است که بر او وارد است. افزون بر این، ابهامات یا مخاطراتی که برای قرائت متنی برشمرده شده است، کاستی‌ها و نقاط ضعف روش پیشنهادی و فلسف را نمایان می‌سازد. رویکرد و فلسف مبتنی بر تاریخ خطی و دوره‌بندی‌های معمول تاریخ فلسفه نیست، بلکه او بدون در نظر گرفتن ترتیب زمانی تلاش کرد گونه‌های مختلف تفکر فلسفی را پیدا کند و اندیشمندان را فارغ از دوره تاریخی‌ای که در آن قرار دارند و صرفاً به سبب تشابه اندیشه‌ها در یک گونه خاص قرار دهد. اهتمام خاص و فلسف به گونه‌شناسی فلسفه‌ها و بسنده نکردن به تاریخ خطی سبب شد تا مباحث تطبیقی وی ذیل تاریخ تطبیقی فلسفه به بحث گذاشته شود. چنان‌که ملاحظه شد، در این نوشتار برای اولین بار رویکرد تطبیقی ژوزف ژراندو، فردریش اشلگل، اسوالد اشپنگلر، اتین ژیلسون، فردریک کاپلستون و هری اوسترین و فلسف بررسی شده است.

بخش سوم به رویکرد فراتاریخی هانری کربن و توشیهیکو ایزوتسو اختصاص دارد. آن دو در واکنش به رویکرد تاریخی پل ماسون-اورسل رویکرد متفاوتی را در پیش گرفتند. هانری کربن ضمن برشمردن کاستی‌های روش تاریخی ماسون-اورسل، رویکرد پدیدارشناسانه را در پیش گرفت. برای فهم بهتر دیدگاه کربن درباره مطالعات تطبیقی باید به رهیافت پدیدارشناسانه او به همراه نظرگاه هستی‌شناسانه وی که جولانگاه رهیافت یادشده است و نیز به مقصود او از فلسفه توجه کرد. به‌طور کلی، مخالفت با اصالت تاریخ و جامعه‌شناسی، مخالفت با حکمت بحثی و استدلالی، تأکید بر شهود و توجه به درون و شعار بازگشت به خود اشیاء یا نجات پدیدارها از جمله نقاط اشتراک کربن با پدیدارشناسان صاحب‌نام است و از سوی دیگر، باور کربن به وجود عالم میانی و به‌طور کلی رویکرد هستی‌شناسانه او و نقش قوه خیال به عنوان قوه ادراکی آن عالم و تأکید بر تأویل و گره زدن تطبیق به آن از جمله مواضع افتراق آن‌هاست. کربن دامنه تطبیق را به حوزه تفکر ادیان ابراهیمی محدود کرد و با توجه به ارائه تعریفی با دامنه محدود از فلسفه در عمل از محدوده عرفان ادیان ابراهیمی فراتر نرفت.

توشیهیکو ایزوتسو-فلسوف، زبان‌شناس، شرق‌شناس و قرآن‌پژوه ژاپنی-چندین اثر تطبیقی از خود برجا گذاشت. او از محدود متفکرانی بود که در کنار تطبیق فلسفه‌ها به فلسفه تطبیق و مباحث روش‌شناسی در مطالعات تطبیقی نیز نظر داشت و به‌درستی و با بینشی عمیق به این نکته توجه کرد که مهم‌ترین و اصلی‌ترین علت ناکامی تلاش‌های تطبیقی دوران اخیر فقر روش‌شناختی در انجام چنین مطالعاتی بوده است. ایزوتسو با کاربست روش فراتاریخی تلاش کرد بر این مشکل فائق آید. از نظر او، دو مشکل دیگر هم بر سر راه تطبیق وجود دارد که باید قبل از مشکل پیش گفته برای آن‌ها چاره‌ای اندیشید؛ یکی مشکل زبان و دیگری مشکل تکرر فلسفه‌های شرقی است که اولی با فراگفت‌وگو یا همدلی وجودی و دومی از طریق دستیابی به فرافلسفه فلسفه‌های شرقی قابل حل است. ایزوتسو در فرایند تطبیق فلسفه‌های شرقی با فلسفه‌های غربی در پاره‌ای از موارد برای کشف مفاهیم کلیدی و کانونی فلسفه‌های شرقی و نیل به فرافلسفه فلسفه‌های شرقی روش معناشناسی را به کار بست. نسبت روش فراتاریخی با روش معناشناسی - که خود تا حدی مبتنی بر تاریخ است - از جمله مسائلی است که به بررسی و بحث نیاز دارد.

در خاتمه به‌رغم ارزیابی انتقادی هر رویکرد در فصل مربوطه با مقایسه رویکردهای پیش گفته و نشان دادن نقاط قوت و ضعف آن‌ها زمینه تشخیص رویکرد راجح و رویکردهای مرجوح بیش از پیش فراهم خواهد گشت. وانگهی، به این پرسش مهم هم پاسخ داده خواهد شد که پس از بررسی تطبیقی رویکردهای مختلف و آشنایی با نقاط قوت و ضعف آن‌ها آیا همچنان باید در طول مطالعات تطبیقی به یک روش پایبند ماند یا اینکه به اقتضای هر مرحله از پژوهش می‌توان از روش‌های مختلف بهره برد؟ در عصر حاضر بسیاری از فیلسوفان تطبیقی دغدغه کاربست روش در مطالعات تطبیقی را دارند. جمعی کاربست یک روش یا رویکرد را به‌طور کلی توصیه می‌کنند و برخی معتقدند متناسب با موقعیت‌ها و اهداف مختلف می‌بایست رویکرد متفاوتی را در پیش گرفت. بر این اساس هیچ ارتباط ضروری بین موقعیت‌ها، رویکردها و اهداف فلسفه تطبیقی وجود ندارد. دو تطبیق‌گر با موقعیت‌های مشابه ممکن است رویکردهای متفاوتی را به کار بندند یا کسانی که از رویکرد واحد و یکسانی استفاده می‌کنند ممکن است به دنبال دستیابی به اهداف بسیار متفاوت باشند. دغدغه کسانی که قائل به کثرت رویکردها و روش‌ها هستند این است که چرا باید از بین روش‌های مختلف روش خاصی را برگزید؟ استیون بوریک، رابرت اسمید و ولف وبر و تنی چند از تطبیقی‌اندیشان دیگر بر پلورالیزم روشی تأکید دارند. به نظر می‌رسد اذعان به کثرت‌گرایی روش‌شناختی و بهره‌مندی از یک روش در مطالعات تطبیقی قابل جمع است؛ به عبارت دیگر، می‌توان تنوع و تکرر

سنت‌های مختلف را پذیرفت و در عین حال از میان سنت‌ها، مواضع و دیدگاه‌های مختلف دربارهٔ یک سنت از یک دیدگاه با استفاده از روش‌های مختلف تطبیقی دفاع کرد. به هر حال کثرت‌گرایی روش‌شناختی بر حمایت از یک سنت و یک روش تطبیقی ترجیح دارد. اصولاً حیات فلسفه تطبیقی به پذیرش همین تکثرهاست و کنار گذاشتن آن‌ها فلسفه تطبیقی را با مشکل روبرو خواهد کرد. آینده فلسفه تطبیقی به سمت برقراری بستر برابر، سلب محوریت از فلسفه غرب، قبول چندمرکزی و ارائه دیدگاه فراگیر حرکت خواهد کرد.

در پایان مراتب تقدیر و تشکر خود را از مسئولان و کارمندان محترم سازمان «سنت»، از دوستان فاضل و اندیشمند جناب دکتر سید مصطفی شهرآیینی و دکتر حسین رضوانی حسین آباد که زحمت مطالعه این اثر را بر خود هموار ساختند و با پیشنهادهای سازنده خود بر غنای آن افزودند، از سرور ارجمند جناب دکتر کلباسی اشتیری که به توصیه و تشویق ایشان کار به این مرحله رسید و نیز از همراهی و حمایت‌های بی‌دریغ همسر عزیزم، اعلام می‌دارم.